

امثال و حکم امام علی (ع) در راحة الصدور

دکتر علیرضا میرزامحمد

عضو هیئت علمی پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

راحة الصدور و آیه السور، تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمدبن علی بن سلیمان راوندی - نویسنده، مورخ و هنرمند ایرانی نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری - کتابی است در تاریخ آل سلجوق که تألیف آن به سال ۵۹۹ ه. ق. آغاز شده و در ۶۰۳ ه. ق. به نام «غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسرو بن قلع ارسلان» از سلاطین سلجوقی پایان پذیرفته است؛ چنان که مؤلف در پایان هر بخش از کتاب، به مدح و ثنای وی پرداخته و قصیده‌ای نیز به نامش انشا کرده است. این کتاب علاوه بر تقریر تاریخ آل سلجوق، به‌ویژه حوادث و وقایع زمان طغرل سوم و نیز اوضاع عراق و احوال امرای آن سامان پس از استیلای خوارزمشاه، متضمن فواید بسیاری است که از توانایی مؤلف در تاریخنگاری و تسلط وی در فنون ادبی حکایت دارد. مجموعه آیات و روایات، اشعار و کلمات، و امثال و حکم عربی و فارسی در سراسر کتاب به حدی است که می‌توان گفت صفحه‌ای از این نکات و لطایف و دقایق خالی نیست.

یکی از مسائل قابل توجه در این کتاب که تاکنون از نظرها دورمانده، امثال و حکمی است که در جای‌جای کتاب با لفظ «مثل» و «حکمت» به چشم می‌خورد. این امثال و حکم گاه همراه با ترجمه‌ای منشور است و گاه آراسته به ترجمه‌گونه‌ای منظوم که به نظر می‌رسد برخی از اشعار ساخته خود اوست و پاره‌ای نیز پرداخته دیگر شاعران.

البته، هرچند مصحح کتاب تعدادی از مثل‌ها را در الفراید والقلاید ثعالبی یافته و در حواشی بدان استناد کرده، هرگز به منابع روایی اساسی‌تری چون غررالحکم و دررالکلم آمدی نیندیشیده و راه نجسته است. گذشته از این، شماری از مثل‌ها را که در فراید ثعالبی نیافته، بدون ذکر مأخذ رها کرده است. بعید نیست که کاربرد لفظ «مثل» و «حکمت» در آغاز هرکلمه و عبارت، ذهن مصحح را از توجه به روایات و روی آوردن به جوامع حدیثی بازداشته باشد. ممکن است همین امر نیز موجب شده باشد که استادان فقید، فروزانفر و مینوی که یکی مقدمه‌ای ممتع بر کتاب نگاشته و دیگری به اصلاح پاره‌ای از اشکالات همت گماشته است، از اشارت بدین نکته بازمانند. شاید این بی‌توجهی را بتوان ناشی از آن دانست که راحة الصدور کتابی است تاریخی که بیشتر به کار متخصصان تاریخ عهد سلجوقی می‌آید و بی‌تردید چنین انتظاری از آنان به دور از انصاف است. پژوهندگانی هم که از بُعد ادبی بدان پرداخته‌اند، چه بسا به بررسی موضوعی خاص، همانند سبک‌شناسی نثر پارسی و جز آن نظر داشته‌اند که از ایشان نیز ورود بدان باب را متوقع نمی‌توان بود.

به هر حال، راقم این سطور سال‌ها پیش که درباره تأثیر کلمات گهربار امام علی (ع) در نظم و نثرپارسی بحث و بررسی کرده بود، چون به راحة الصدور رسید و به مطالعه آن اهتمام ورزید، دریافت که مثل‌ها و حکمت‌های موجود در این کتاب اغلب برگرفته از سخنان حکمت‌آموز و سعادت‌آفرین آن امام همام (ع) است. خوشبختانه، با سعی بلیغ، مأخذ اصلی بسیاری از امثال و حکم به دست آمد که مجموعه آنها همراه با ترجمه و حواشی و تعلیقات به ترتیبی که در کتاب آمده است، بدین‌گونه تدوین یافت. بدیهی است که در این مقال، از مثل‌ها و حکمت‌هایی سخن رفته که عیناً یا با اختلاف جزئی در جوامع روایی آمده است.

۱. مَنْ تَعَزَّىٰ عَنِ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ لَمْ يَسْتَرْ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا.

هرکه از لباس تقوا برهنه شود، هیچ از دنیا بپوشد.

(راوندی، ۱۳۳۳: ۳۱)

مأخذ: غررالحکم ۴/۵؛ با این تفاوت که پس از «بشیء» واژه «اسباب» افزوده

شده است.

۲. مَنْ عَمَرَ آخِرَتَهُ بَلَغَ آمَالَهُ.

هرکه عمارت آخرت کند، مستجمع آمال بود.

(همان، ص ۳۸)

مأخذ: غررالحکم ۲۷۷/۵.

۳. مَنْ دَامَ كَسَلُهُ خَابَ أَمَلُهُ.

چون عمل کسل نورزیدم، به غسل امل رسیدم.

(همان، ص ۴۱)

مأخذ: غررالحکم ۱۸۷/۵، ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۳۹۳.

۴. مَنْ تَحَلَّى بِالْعِلْمِ لَمْ تَوْحِشْهُ خُلُوءٌ وَمَنْ تَسَلَّى بِالْكِتَابِ لَمْ تَفْتَهُ سُلُوءٌ.

هرکه به پیرایه علم متحلی است، در خلوات به شادی متردی است و هرکه را با

کتب تسلی است، قرین خوشدلی است.

(همان، ص ۴۲)

مأخذ: غررالحکم ۲۳۳/۵؛ کتاب الامثال ثعالبی، ص ۵، با لفظ «خلا» به جای

«تحلی».

۵. أَفْضَلُ مَا مِنْ اللَّهِ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ: عِلْمٌ وَعَقْلٌ وَمَلَكٌ وَعَدْلٌ.

بهترین عطیات ایزدی عقل و دانش است و عدل در ملک.

(همان، ص ۴۴)

مأخذ: غررالحکم ۴۳۹/۲؛ و با لفظ «عبده»: کتاب الامثال، ص ۶.

۶. مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي صَغَرِهِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي كِبَرِهِ.

هرکه به کودکی رنج تعلیم نبرد، به بزرگی مرغزار تقدیم نچرد.

(همان، ص ۵۰)

مأخذ: غررالحکم ۴۰۱/۵؛ با این تفاوت که به جای «صغره» و «کبره»، «الصغره» و

«الکبر» آمده است. همین مضمون را نیز با عبارت «مَنْ لَمْ يَتَأَدَّبْ فِي صَغَرِهِ لَمْ يَتَرَأَسْ

فِي كِبَرِهِ» به عنوان مثل روایت کرده اند. بنگرید به: التمثیل والمحاضرة ثعالبی، ص

۱۶۳.

۷. خَيْرُ الْمَوَاهِبِ الْعَقْلُ وَشَرُّ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ.

بهترین مواهب عقل و دانش، و بدترین مصایب جهل و نکوهش است.

بہترین بخششی ز حق خرد است جہل دایم مصیبت است و بد است
(ہمان، ص ۵۲)

مأخذ: کلمہ نخست: غررالحکم ۳/۴۲۰، کلمہ دوم: غررالحکم ۴/۱۶۵.
۸. الرضا بالكفافی يؤدّی ألی العفاف.

بساط قناعت بگستردم و روی در روی فراغت آوردم.

(ہمان، ص ۵۹)

مأخذ: غررالحکم ۱/ ۳۹۰، کتاب الامثال، ص ۸.

۹. أَنْ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ الَّذِي وَضَعَهُ لِلخَلْقِ وَنَصَبَهُ لِلْحَقِّ، فَلَا تَخَالَفْهُ فِي مِيزَانِهِ
وَلَا تَمَارُضْهُ فِي سُلْطَانِهِ.

عدل ترازویی است کہ خدای تعالی بہ حق از بہر خلق ظاہر کرد، بدان خلاف
مسنجید کہ از بخش و کیل طفیف برنجید.

(ہمان، ص ۷۰)

مأخذ: غررالحکم ۲/۵۰۸؛ با این تفاوت کہ بہ جای «للحق» و «للحق»،
«فی الخلق» و «لاقامۃ الحق» آمدہ است. این حدیث، تنہا با تغییر لفظ «للحق» بہ
«لاقامۃ الحق» نیز بہ چشم می خورد. بنگرید بہ: ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد
سوم، ص ۷۷.

صاحب عقد العلی گوید: *پوشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی*

عدل ترازوی خدای است در زمین *پرتال بین علوم انسانی*

(امثال و حکم ۲/۱۰۹۱)

۱۰. كُنْ بِعِيدِ الْهَمَّةِ إِذَا طَلَبْتَ، كَرِيمَ الظَّفَرِ إِذَا غَلَبْتَ.

در طلب ہمت بلند باید و کرم بہ وقت ظفر بہ کار آید.

(ہمان، ص ۷۳)

مأخذ: غررالحکم ۴/۶۰۵، با لفظ «الهمم» بہ جای «الہمۃ».
۱۱. مَنْ طَالَ عِدْوَاتُهُ زَالَ سُلْطَانُهُ.

طول معدلت از زوال سلطنت امان دہد.

(ہمان، ص ۷۳)

مأخذ: غررالحکم ۵/۲۱۱؛ کتاب الامثال، ص ۳۸ و ۴۲.

۱۲. مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَفْنَى عَنْ أَعْوَانِهِ.
سلطان عادل از اعوان مستغنی بود و از لشکر بی نیاز.

(همان، ص ۷۴)

مأخذ: غررالحکم ۳۴۳/۵؛ کتاب الامثال، ص ۳۸.

۱۳. مَنْ رَامَ السَّلَامَةَ لَزِمَ السَّتِيقَامَةَ.

هرکه سلامت جوید، راه استقامت پوید.

(همان، ص ۷۷)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۵/۵، با لفظ «طلب» به جای «رام».

۱۴. مَنْ حَسُنَتْ سِيَاسَتُهُ دَامَتْ رِيَاسَتُهُ.

هرکه را سیاست نیکو بود، ریاست بماند.

هرکه سیاست نیکو راند، ریاستش بماند.

(همان، ص ۷۹ و ۱۱۸)

مأخذ: غررالحکم ۲۹۴/۵.

واعظ کاشفی در این معنا گوید:

نظام سیاست سبب دوام ریاست است و هرکه تیغ سیاست از نیام انتقام
برنکشد، تیر فتنه را به سپر حمایت رد نتواند کرد و آن که به تیر قهر بنیاد بیداد را زیر
و زیر نسازد، نهال آمال در گلشن زمان نتواند کاشت.

آیین سیاست ار برافتد بسنیاد امان ز پا درافتد

آن باغ ز ایمنی ثمر یافت کز عین سیاست آبخور یافت

(انوار سهلی، ص ۴۳۸)

۱۵. مَنْ أضعَفَ الحَقَّ وَخَذَلَهُ أَهْلَكَه الباطلُ وَقتله.

هرکه حق را ضعیف دارد، باطل او را نحیف دارد.

(راوندی، ۱۳۳۳: ۸۰ - ۸۱)

مأخذ: غررالحکم ۳۹۵/۵؛ کتاب الامثال، ص ۴۲.

۱۶. مَنْ طَالَ أَمَلُهُ سَاءَ عَمَلُهُ.

امل دراز عمل ناساز آورد.

(همان، ص ۸۸)

مأخذ: غررالحکم ۱۸۷/۵؛ کتاب الامثال، ص ۹. این کلمه نیز به صورت «مَنْ أَطَالَ الأمل أساء العمل» روایت شده است. بنگرید به: نهج البلاغه، ص ۴۷۵، حکمت ۳۶. ۱۷. لا ترسل سهماً يعجزك رده. تیری مینداز که دفع آن ناممکن باشد.

(همان، ص ۸۹ - ۸۸)

مأخذ: غررالحکم ۲۸۳/۶، با لفظ «لاترم» به جای «لاترسل».
۱۸. مَنْ ساءت سيرته لم يأمن أبداً و مَنْ حسنت سيرته لم يخف أحداً.

بدکنش را امان نخواهد بود نیک سیرت نترسد از دد و دود

(همان، ص ۹۰)

مأخذ: غررالحکم ۲۵۳/۵، با لفظ «سریره» به جای «سیره» در کلمه دوم.
۱۹. مَنْ تعزَّرَ باللهِ لم يذلَّهُ سلطاناً.

هر که را خدای عزوجل عزیر کند، هیچ سلطان او را ذلیل نکند.

(همان، ص ۹۲)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۴/۵؛ کتاب الامثال، ص ۱۱.

۲۰. الجاهل يطلب المال والعامل يطلب الكمال.

جاهل مال طلبد و عاقل کمال جوید.

(همان، ص ۹۵)

مأخذ: غررالحکم ۱۵۳/۱؛ کتاب الامثال، ص ۶.

۲۱. مَنْ رضی بالمقدورِ قنع بالمیسور.

(همان، ص ۱۰۱ - ۱۰۰)

مأخذ: غررالحکم ۲۲۵/۵، با لفظ «اکتفی» به جای «قنع».

۲۲. الفضل بالعقل والأدب لا بالأصل والنسب.

هر که را با فضل و ادب اصل و نسب جمع باشد، دهان روزگار از او خندد و دور

فلکش پسندد.

(همان، ص ۱۰۱)

مأخذ: الاعجاز والایجاز؛ ثعالبی، ص ۳۰، با لفظ «الشرف» به جای «الفضل».

این حدیث شریف نیز به اشکال زیر از امام علی (ع) روایت شده است:

الشرف بالفضل والادب لاباناصل والنسب. (مائة كلمة، شرح عبدالوهاب، ص ۵۶؛ مطلوب كل طالب، ص ۳۹؛ تحفة الامثال، نظام العلماء، ص ۲۲ - ۲۱).
الشرف بالعقل والادب لا بالحسب والنسب. (مائة كلمة، شرح ابن ميثم بحراني، ص ۶۵)

انما الشرف بالعقل والادب لا بالمالي والنسب. (غزالالحكم ۳/۷۷).
بزرگان ادب و فرهنگ را به تأثیر از این حدیث، سخن‌ها است. رشید و طواط
گوید: مرد را فخر به هنر باید کرد، نه به پدر، و شرف از ادب باید جست، نه از نسب؛
و عزّ خویش در فضل باید دانست، نه در اصل.

فضل جوی و ادب که نیست به حق شرف مرد جز به فضل و ادب
مرد بی فضل و بی ادب خرد است ورچه دارد بزرگ اصل و نسب
(مطلوب كل طالب، ص ۳۹)

از عنصر المعالی در این باره است:
بزرگی، خرد و دانش راست نه گهر و تخمه را. نام آن باشد که تو به هنر
برخویشتن نهی تا فاضل و حکیم اوفتی که اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد،
صحبت هیچ کس را نشاید.

(قابوس نامه، ص ۲۷)

واعظ کاشفی را نیز در همین معنا است:
بدان که شرف هر کس به کمال است، نه به مال؛ و هر که در ذات خود به هنری
آراسته باشد، اگرچه اندک بضاعت بود، همیشه عزیز و مکرم است و توانگر بی هنر
پیوسته ذلیل و بی قدر است.

(انوار سهیلی، ص ۲۵۶)

سعدی در بیان این مضمون چه نیکو سروده است:
تو ممیز به عقل و ادراکی نه مکرم به جاه و انسابی

(مواعظ سعدی، ص ۷۰)

۲۳. عداوة العاقل خیر من صداقة الجاهل.

چو دشمن که دانا بود به ز دوست ابا دشمن و دوست دانش نکوست

(راوندی، ۱۳۳۳: ص ۱۰۱ و ۱۰۲)

مأخذ: غررالْحکْم ۳۵۱/۴؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۲۵۸؛ کتاب الامثال، ص ۷.

به این حدیث شریف، جمع کثیری از بزرگان شعر و ادب توجه داشته‌اند. ابیات و عبارات زیر، مشتق است نمونه خروار و اندکی است از بسیار:

اگر دانا بود خصم تو بهتر که با نادان شوی یار و برابر

(دیوان ناصر خسرو، ص ۵۳۱)

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

(مخزن الاسرار، ص ۱۵۵)

چه خوش گفت فرزانه‌ای دوربین که با هیچ نادان مشو هم‌نشین
مکن دوستی با وی از هیچ روی وز او چون ز دشمن همی پیچ روی
که دانا گرت دشمن جان بود از آن دوست بهتر که نادان بود

(دیوان ابن یمن، ص ۵۹۹)

با بی‌خردان هرگز دوستی مکن که دوست بی‌خرد از دشمن بخرد بتر بود که
دوست بی‌خرد با دوست از بدی آن کند که صد دشمن باخرد با دشمن نکند.

(قابوس‌نامه، ص ۱۴۰)

مرد عاقل باید که طرح دوستی با خداوندان خرد افکند و از صحبت دوست
نادان بگریزد.

(انوار سهیلی، ص ۳۴۰)

۲۴. مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ مَلَكَ وَ مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ هَلَكَ.
مطیع خدا مالک گردد و مطیع هوا هالک شود.

(راوندی، ۱۳۳۳: ص ۱۰۳)

مأخذ: غررالْحکْم ۱۴۶/۵، با لفظ «رَّه» به جای «اللَّه».

۲۵. مَنْ جَعَلَ مَلَكَهٖ خَادِمًا لَدَيْنِهٖ انْقَادَ كُلِّ سُلْطَانٍ وَ مَنْ جَعَلَ دَيْنَهٗ خَادِمًا لِمَلَكَهٖ طَمَعٌ
فِيهِ كُلِّ إِنْسَانٍ.

هر که ملک از برای دین جوید، سلاطین منقاد او شوند و هر که دین فدای ملک
کند، هر کس بدو طمع کند.

(همان، ص ۱۰۳-۱۰۴)

مأخذ: غررالحکم ۴۲۱/۵؛ کتاب الامثال، ص ۱۵.

۲۶. من علامات الدولة قلة الغفلة.

قلت غفلت، نشان دولت است.

(همان، ص ۱۰۷)

مأخذ: غررالحکم ۳۹/۶، با لفظ «دلائل» بجای «علامات». در برخی منابع نیز

واژه «امارات» جایگزین آن شده است. (← کتاب الامثال، ص ۵۲)

۲۷. من خیر الاختیار صحبة الأخیار.

صحبت اختیار از اختیارات نیک باشد.

(همان، ص ۱۰۸)

مأخذ: غررالحکم ۴۲۱/۳، بدون حرف «من». این حدیث با لفظ «أحسن» به جای

«خیر» نیز روایت شده است. (← غررالحکم ۳۵/۶)

نظامی در این باره گوید:

هرکه کند صحبت نیک اختیار آید روزیش ضرورت به کار

(مخزن الاسرار، ص ۸۶)

۲۸. خیراً أموال ما استرق حراً وخیراً الأعمال ما استحق شکرأ.

بهترین مالها آن است که حرّی را بنده گیرد و نیکوترین کارها آن است که

استحقاق شکر پذیرد.

(راوندی، ۱۳۳۳: ص ۱۰۹)

مأخذ: غررالحکم ۴۲۲/۳، با لفظ «اكتسب» به جای «استحق».

۲۹. من عدل زاد قدره ومن ظلم نقص عمره.

هرکه عدل کند، قدرش بیفزاید و هرکه ظلم کند، عمرش بکاهد.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۱۹۳/۵، با الفاظ «عظم» و «قصم» به جای «زاده» و «نقص».

۳۰. من زرع العدوان حصداً الخسران.

هرکه عدوان کارد، خسران درود؛ چه از تخم ظلم زیان روید.

(همان، ص ۱۱۰-۱۰۹)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۴/۵.

۳۱. من أمارة الدولِ أنشاء الحيل.

زیرکی و حیلت، نشان دولت است.

(همان، ص ۱۱۱)

مأخذ: غررالحکم ۳۲۲/۱، بالفظ «أمارات» به جای «من أمارة».

۳۲. من علامة الاقبالِ اصطناعُ الرّجالِ.

از علامت اقبال پادشاه بود کارداران نیکوداشتن.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۱۷/۶، بالفظ «علامات» به جای «علامة».

۳۳. مَنْ عَمَلَ بِالرَّأْيِ غَنِمَ وَمَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ.

هرکه تدبیر کرد پیش از کار گلش از خار جست و می ز خمار

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۱۸۸/۵، با جملة «أعمل الرأي».

۳۴. مَنْ حَسَنَتْ مَسَاعِيَهُ طَابَتْ مِرَاعِيهِ.

هرکه نیکو روش بود در کار مرغزارش نکو بود به شکار

(همان، ص ۱۱۷)

مأخذ: غررالحکم ۲۷۰/۵؛ کتاب الامثال، ص ۳۱.

۳۵. مِنْ أَعْظَمِ الْفَجَائِعِ إِضَاعَةُ الصَّنَائِعِ.

اضاعت حقوق از مصایب و عقوق است.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۲۰/۶؛ کتاب الامثال، ص ۳۱.

۳۶. فَضِيلَةُ السُّطَّانِ عِمَارَةُ الْبُلْدَانِ.

(همان، ص ۱۱۹)

مأخذ: غررالحکم ۴۲۲/۴؛ کتاب الامثال، ص ۵۱.

۳۷. مَنْ وَثِقَ بِأَحْسَانِكَ أَشْفَقَ عَلَى سُلْطَانِكَ.

هرکه به احسان تو واثق بود، برسلطنت تو مشفق شود.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۸/۵.

۳۸. أَحْسَنُ يُحَسِّنُ الْيَكَّ وَأَبْقَى يُبْقَى عَلَيْكَ.

نیکی کن تا با تو نیکی کنند و مدارا کن تا با تو مدارا کنند.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۱۷۶/۲. واژه دوم در برخی منابع با عبارت «ثق یوثق بک» آمده

است. (← کتاب الامثال، ص ۳۰)

۳۹. کُلُّ أَنْسَانٍ طَالِبٌ أَمْنِيَّةٍ وَ مَطْلُوبٌ مَنِيَّةٍ.

هرکس آرزویی می جوید و مرگ در پیش می پوید.

چیست این طاس ساعت گردان کاش زنگانی مردان

(همان، ص ۱۲۱)

مأخذ: غررالحکم ۵۴۲/۴، با اندک اختلاف در برخی از الفاظ، بدین گونه: «كُلُّ

امرءٍ طَالِبٌ أَمْنِيَّةٍ وَ مَطْلُوبٌ مَنِيَّةٍ».

۴۰. مَنْ سَاءَ عَزْمُهُ رَجَعَ إِلَيْهِ سَهْمُهُ.

مصراع: تیر بد هم به رامی آید باز.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۲۷۲/۵؛ کتاب الامثال، ص ۳۸، با لفظ «عليه» به جای «إليه».

۴۱. كَمْ مِنْ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ جَهْلُهُ وَ كَمْ مِنْ ذَلِيلٍ أَعَزَّهُ عَقْلُهُ.

(همان، ص ۱۲۲)

مأخذ: غررالحکم ۵۴۶/۴.

۴۲. مَنْ أَنْعَمَ قَضَى حَقَّ السِّيَادَةِ وَ مَنْ شَكَرَ اسْتَحَقَّ الزِّيَادَةَ.

هرکه صلت دهد حق مهتری گزارد و هرکه شکر کند، نعمت زیادت یافت.

(همان، ص ۱۳۰ - ۱۲۹)

مأخذ: غررالحکم ۱۵۴/۵.

۴۳. مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ.

هرکه همت بلند دارد، قیمتش بیفزاید.

(همان، ص ۱۳۱)

مأخذ: غررالحکم ۲۷۲/۵.

این حدیث شریف، یادآور بیت معروف زیر است:

همّت بلند دار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند
(امثال وحکم ۱۹۸۷/۴)

۴۴. أَجْعَلُ لِدِينِكَ مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيْبًا وَكَفْنَ مِنْ نَفْسِكَ عَلَي نَفْسِكَ رَقِيْبًا.
از دنیا برای دین نصیبی کامل و قسطی وافر به دست آر و از تن خود رقیبی بر نفس خودگمار.

(راوندی، ۱۳۳۳: ص ۱۳۱)

مأخذ: غررالحکم ۲/۲۱۹، با تفاوت جزئی در پاره‌ای واژه‌ها و جابه‌جایی دو جمله حدیث، بدین‌گونه: «أَجْعَلُ مِنْ نَفْسِكَ عَلَي نَفْسِكَ رَقِيْبًا وَاجْعَلُ لِأَخْرَجِكَ مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيْبًا».

۴۵. مِنْ أَحْسَنِ الْأَخْيَارِ الْأَحْسَانُ أَلَي الْأَخْيَارِ.
نیکی کردین با اخیار از نیکوترین اختیار است و بهتران را برگزیدن، عادت ابرار است.

(همان، ص ۱۳۴)

مأخذ: غررالحکم ۶/۳۵، بالفظ «صحبتہ» به جای «الاحسان إلی».

۴۶. مَنْ هَانَ عَلَيْهِ الْمَالُ تَوَجَّهَتْ إِلَيْهِ الْأَمَالُ.

هرکه مال خوار دارد، آمال به وی روی آرد.

(همان، ص ۱۴۰)

مأخذ: غررالحکم ۵/۲۲۹، بالفظ «بذل الاموال» به جای «المال».

۴۷. إِذَا سَادَ السَّفَلُ خَابَ الْأَمَلُ.

هرکه آمیخت با فرومایه خوار گردد چو بر زمین سایه

(همان، ص ۱۴۱)

مأخذ: غررالحکم ۳/۱۲۹؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۴۷؛

کتاب الامثال، ص ۷۶.

۴۸. مَنْ رَكِبَ الْعَجَلَ أُدْرِكَ الزَّلْزَلُ.

شتابندگی کار اهریمن است . غم و رنج و اندوه و کرم تن است

(همان، ص ۱۴۲)

مأخذ: غررالحکم ۵/۲۱۶.

۴۹. مَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ هَلَكَ.

هرکه بی رای در میانه شود
تیر احداث را نشانه شود
(همان، ص ۱۴۳)

مأخذ: غررالحکم ۱۸۸/۵؛ کتاب الامثال، ص ۵۳.

۵۰. مَنْ أَعْرَضَ عَنِ نَصِيحَةِ النَّاصِحِ احْتَرَقَ بِمَكِيدَةِ الْكَاشِحِ.

هرکه از نصیحت ناصح بیرون شود، به مکیدت کاشح سوخته گردد.

(همان، ص ۱۴۵)

مأخذ: غررالحکم ۳۵۰/۵، با لفظ «أَحْرِقَ» به جای «أَحْتَرَقَ».

۵۱. سَوْءُ التَّدْبِيرِ سَبَبُ التَّدْمِيرِ.

تدبیر بد، تدبیر و فساد آرد.

(همان، ص ۱۴۶)

مأخذ: غررالحکم ۱۳۱/۴؛ کتاب الامثال، ص ۵۷.

۵۲. لَا تَغْلُقْ بِأَبَا يَعْجِزُكَ افْتِتَاحَهُ.

در چنان مبندید که گشودن ندانید.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۲۶۷/۶؛ کتاب الامثال، ص ۵۶.

۵۳. طَعَنُ اللَّسَانِ أَشَدُّ مِنْ طَعْنِ السِّنَانِ.

زخم زبان از طعن سنان سخت تر باشد.

(همان، ص ۱۴۸)

مأخذ: غررالحکم ۲۵۵/۴، با لفظ «أَمْضَ» به جای «أَشَدَّ». این حدیث با لفظ

«أَمْضَى» نیز روایت شده است. (← ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص

۲۴۲). این کلمه را که در زبان عربی کاربرد مثلی دارد، با عبارت «طعن اللسان أنفذ

من طعن السنان» هم می توان از نظر گذراند (← موسوعة امثال العرب ۳۱۴/۴).

شاعران پارسی گوی را در اقتباس از این حدیث علوی اشعاری است نغز که برای

نمونه به ذکر چند بیت در این مقال بسنده می کنیم:

آنچه زخم زبان کند بامن زخم شمشیر جانستان نکند

(امثال و حکم ۵۱/۱)

ز زخم سنان بیش زخم زبان
 که این تن کند خسته و آن روان
 (اسدی، امثال و حکم ۲/۹۰۶)
 زخم کان از زبان یاران است
 بدتر از زخم تیرباران است
 (مکتبی، امثال و حکم ۲/۹۰۰)

۵۴. إذا طلبت العزَّ فاطلبه بالطاعةِ وأذا طلبت الغنى فاطلبه بالقناعة.

عز ز طاعت بود به روی زمین
 طاعت حق برای خویش گزین
 وز قناعت خزانه ساز که آن
 هست گنجی که نیستش پایان
 (راوندی، ۱۳۳۳: ص ۱۵۳)

مأخذ: غررالحکم ۳/۱۳۵؛ کتاب الامثال، ص ۱۶.

۵۵. مَنْ أَحْسَنَ الكَفَايَةَ اسْتَوْجِبَ الوَلَايَةَ.

هر که را کفایت نیکو بود، سزایند ولایت شود و مهتری یابد و از کفایت و دانش سرور شود.

جهاندار شاهی ز داد آفرید
 گر از گوهر و از نژاد آفرید
 بدان کس دهد که سزاوارتر
 خرددارتر هم بی آزارتر
 (همان، ص ۱۵۵-۱۵۴)

مأخذ: غررالحکم ۵/۳۴۹، با لفظ «استحقق» به جای «استوجب».

۵۶. مَنْ اسْتَهْدَى الْأَعْمَى عَمِيَ عَنِ الْهَدْيِ.

کرا کور رهبر بود در سفر
 بود منزلش بی گمان در سفر
 (همان، ص ۱۵۶)

مأخذ: غررالحکم ۵/۳۲۳، با لفظ «الغاوی» به جای «الاعمى» و نیز با افزوده شدن

واژه «نهج» قبل از «الهدى».

۵۷. مَنْ سَرَّهُ الْفَسَادُ سَاءَ الْمَعَادُ.

هر که به بدکردن خرم بود، آخرتش دژم بود و عاقبت به غم.

هر که راهی رود که بد باشد
 دشمن نام نیک خود باشد

(همان، ص ۱۶۱)

مأخذ: غررالحکم ۵/۲۸۱؛ کتاب الامثال، ص ۹.

۵۸. مَنْ اغْتَرَّ بِالدُّنْيَا اغْتَضَّ بِالْمُنَى.

هرکه گردد بدین جهان مغرور شود آکنده ز آرزو و سرور
گرد کاری که بیشتر گردی هم بدان در جهان سمر گردی
(همان، ص ۱۶۲)

مأخذ: غررالحکم ۲۷۸/۵، باللفظ «اغترّ» به جای «اغتنص».

۵۹. الشرف بالهمم العالیة لا بالرّمم البالیة.

سرف از خویشان کنم چو گوهر نه چو خاکستم کز آتش زاد
(راوندی، ص ۱۶۴)

مأخذ: غررالحکم ۱۰۶/۲؛ کتاب الامثال، ص ۷۵.

۶۰. من ركب جدّه غلب ضده.

هرکه جد را مرکب سازد، ضد را بیندازد

مصراع: جدّ در کار ضد کند بردار

(همان، ص ۱۶۴ و ۱۶۸)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۳/۵، باللفظ «قهر» به جای «غلب». راوندی این کلمه را با

عبارت «من ركب الجدّ غلب الضدّ» آورده است. (ص ۱۶۸)

۶۱. من حفر بشراً لأخيه وقع فيه.

هرکه بهر برادران بر راه

بد مکن که بدافتی

(همان، ص ۱۶۵ و ۳۸۷)

مأخذ: تحف العقول، ص ۸۸؛ الاعجاز والایجاز، ص ۳۳؛ بحار الانوار ۲۳۶/۷۷، با

لفظ «فیها». حدیث مزبور نیز از امام علی (ع) روایت شده است، با این عبارات:

«من حفر لأخيه بئراً أوقعه الله في بئره» (غررالحکم ۳۶۵/۵).

«من حفر لأخيه المؤمن بئراً أوقع فيها» (غررالحکم ۳۶۹/۵).

«من حفر لأخيه بئراً وقع فيها» (تحف العقول، ص ۹۳؛ بحار الانوار ۲۸۲/۷۷).

بزرگان شعر و ادب را بدین حدیث شریف بسیار نظر بوده است؛ چنان که حکیم ناصر خسرو قبادیانی گوید:

چند ناگاهان به چاه اندر فتاد آن که او مر دیگران را چاه کند

(دیوان ناصر خسرو، ص ۱۲۲)

حکیم فردوسی را در این معنا است:

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه سزد گر کند خویشان را نگاه

(امثال و حکم ۳/۱۲۱۴)

ابن یمین فریومدی نیز گفته است:

میندیش در حق مردم بدی که آری بلا بر سر خویشان

نبینی که رنج فراوان کشد که چاهی کند بهر من چاه کن

به آخر چو چه را به پایان برد وی اندر تک چاه بینی نه من

(دیوان ابن یمین، ص ۴۹۷)

۶۲. اصطناعُ العاقلِ أحسنُ فضيلةٍ و اصطناعُ الجاهلِ أقبیحُ رذيلةٍ.

پرورش دانا نیکوترین کاری است و پرورش نادان زشت کرداری است.

(راوندی، ۱۳۳۳: ۱۶۸ و ۱۶۹)

مأخذ: غررالحکم ۱/۳۲۳، باللفظ «اللثیم» به جای «الجاهل».

۶۳. أغنى الأغنياء من لم يكن للحرص أسيراً وأجلُّ الأمراء من لم يكن الهوى عليه

أميراً.

مهتر توانگر آن کسی بود که اسیر حرص نباشد و بزرگ تر امرا آن کس شاید که هوا

بر او امیر نبود.

بدانگه که یابی تنت زورمند ز بیماری اندیش و درد و گزند

(همان، ص ۱۷۱)

مأخذ: غررالحکم ۲/۴۳۸؛ کتاب الامثال، ص ۵۹-۶۰.

۶۴. القليل مع التدبير أبقى من الكثير مع التبذير.

اندک با تدبیر پایدارتر از بسیار با تبذیر بود.

(همان، ص ۱۷۲)

مأخذ: غررالحکم ۲/۸۸؛ کتاب الامثال، ص ۵۲.

۶۵. عادة الاحسان مادة الاحسان.

نیکویی عادت داشتن مادّت گردن افراشتن باشد.

(همان، ص ۱۷۴)

مأخذ: غررالحکم ۴/۳۳۰؛ کتاب الامثال، ص ۵۷.

۶۶. الجهلُ يزُلُّ القدمَ والبغىُ يزيلُ النعمَ.

نادانی پای بلغزاند و بغی و پریشانی نعمت بگرداند.

(همان، ص ۱۷۶)

مأخذ: غررالحکم ۱/۱۳۱؛ ناسخ التواریخ، جزء پنجم از جلد سوم، ص ۲۶۱؛

کتاب الامثال، ص ۵۷.

۶۷. إعصِ الجاهلَ تسلّمَ وأطعِ العاقلَ تنعمَ.

از نادان رخ بگردان تا سلامت یابی و منقاد دانا شو تا به غنیمت شتابی.

(همانند، ص ۱۷۸)

مأخذ: غررالحکم ۲/۱۷۵.

۶۸. إذا ملک الأراذلُ هلك الأفاضلُ.

مملکت اراذل، هلاک افاضل بود.

(همان، ص ۱۸۰)

مأخذ: غررالحکم ۳/۱۲۹؛ کتاب الامثال، ص ۷۶.

۶۹. أستفسادُ الصديقِ من عدمِ التوفيقِ.

دوست را دشمن کردن، از بی توفیقی بود.

(همان، ص ۱۸۱)

مأخذ: غررالحکم ۱/۳۸۳.

۷۰. إن الدنيا تقبلُ إقبالَ الطالبِ و تدبرُ أديارَ الهاربِ.

دنیا چو جوینده روی آرد و چون گریزنده بگذارد.

(همان، ص ۱۸۴-۱۸۵)

مأخذ: غررالحکم ۲/۶۲۹؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۶۵ و

بدون «إن» کتاب الامثال، ص ۱۶.

۷۱. خذْ من نفسِكَ لنفسيك و تزوّدْ من يومك لغدك.

از تن خود برای تن زادی برگیر و از امروز برای فردا چیزی بنه.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۳/۴۴۱؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۱۷۸؛

کتاب الامثال، ص ۱۶.

۷۲. مین نکد الدنيا أن لا تبقى على حالة و لا تخلو من استحالة.
عادت دنیا آن است که بریک حال بنماند.

(همان، ص ۱۸۵)

مأخذ: غررالحکم ۶۴۸/۲، با افزوده شدن لفظ «إن» در آغاز حدیث. این کلمه را با لفظ «مکر» به جای «نکد» نیز در کتاب الامثال، ص ۱۶ می توان از نظر گذراند.
۷۳. البشرُ أوَّلُ البرِّ.

گشاده و تازه رویی اوّل نکویی است.

(همان، ص ۲۰۳)

مأخذ: غررالحکم ۷۹ / ۱.

۷۴. مین أعود الغنائم دولة الأكارم.

دولت کریمان، از غنیمت های جهان است.

(همان، ص ۲۰۸)

مأخذ: غررالحکم ۳۴/۶؛ و با لفظ «أعظم» به جای «أعود»: ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۴۱۵.

۷۵. الانسانُ عبيدُ الاحسانِ.

مردم، بنده درم و دینارند.

صلات جسمیم او دل ها را بنده گرفته بود.

(همان، ص ۲۱۵ و ۳۳۸)

مأخذ: غررالحکم ۶۸/۱، با لفظ «عبد». نیز ← امثال وحکم ۲۳۶/۱.

نظامی در اقتباس از این کلمه گوید:

آزادان را چو بنده سازد

احسان همه خلق را نوازد

(امثال وحکم ۸۶/۱)

و کاشفی گفته است:

اما سعادت دنیا آن است که مرغ دل خلق را به حکم «الانسان عبيد الاحسان» به

کرم صید توان کرد.

(اخلاق محسنی، ۶۶)

۷۶. ليس الوهم كالفهم.

(راوندی، ۱۳۳۳: ص ۲۲۵)

مأخذ: غررالحکم ۷۹/۵.

۷۷. أشدُّ الفصيصِ فوتُ القرصِ.

سخت غصه‌ای است فوت فرصت.

(همان، ص ۲۲۷)

مأخذ: غررالحکم ۴۴۱/۲؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۲۹.

۷۸. لا تقطع قریباً وإن کفرو لا تأمن عدوّاً وإن صغرت.

از خویش مبر اگرچه دشمن باشد و آمن مشوار چه خوار و ریمن باشد

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۲۶۸/۶، با الفاظ «صدیقاً» و «شکر» به جای «قریباً» و «صغرت».

۷۹. لا خیر فی عزمٍ بلا حزمٍ.

خیر نیست در عزم نه به حزم.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۳۸۷/۶.

۸۰. زلّة الرأی تأتي علی الملک و تؤدی إلی الهلک.

رای بد، زوال ملک و خطر هلک آورد.

(همان، ص ۲۲۷-۲۲۸)

مأخذ: غررالحکم ۱۱۰/۴؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۲۰۷، با

لفظ «توذن ب» به جای «تودی ألی».

۸۱. ظنُّ العاقلِ أصحُّ من یقینِ الجاهلِ.

بهرتر آمد در آشکار و نهان

ظنّ دانا ز دانش نادان

(همان، ص ۲۳۱)

مأخذ: غررالحکم ۲۷۳/۴؛ کتاب الامثال، ص ۵۲.

۸۲. من قصر عن السياسة صغرت عن الرئاسة.

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۳۱۶/۵.

۸۳. من أسهر عينَ همته بلغ كنه فكرته.

هرکه چشم همت بیدار دارد، پای درگردن مراد آرد.

کاری که صلاح دولت تست در کردن آن مکن عنان سست

(همان، ص ۲۳۴)

مأخذ: غررالحکم ۳۶۸/۵، با جابه جایی دو لفظ «همت» و «فکرته».

۸۴. من نظّر فی العواقب سلّم من النوائب.

هرکه فرجام کارها نگرد از غم روزگار جان نبرد

(همان، ص ۲۳۶)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۴/۵.

۸۵. من استصلح الأضداد بلغ المراد.

روی در روی هر مراد آرد چون صلاح عدو نگه دارد

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۵/۵. همین حدیث با لفظ «أصلح» نیز روایت شده است

(← غررالحکم ۴۰۴/۵).

۸۶. من کثر اعتباره قلّ عثاره.

هرکه پند از زمانه بگیرد دولت او زوال نپذیرد

(همان، ص ۲۳۷)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۷/۵. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۸۷. من لم يعتبر بالآیام لم ینزجز بالملام.

هرکه را روزگار پند نداد به ملامت ز بد نگشت آزاد

(همان، ص ۲۳۹)

مأخذ: غررالحکم ۳۴۲/۵، با افزوده شدن لفظ «مصاریف» پیش از «الایام».

۸۸. آفة الموی سوء السیرة و آفة الوزراء خبث السیرة.

هر آن شاه کو گشت بیدادگر جهان زو شود پاک زیر و زیر

بر او بر پس از مرگ نفرین بود همان نام او شاه بی دین بود

هر آن پادشه کو به بد راه جست ز نیکیش باید دل و دست شست

زکشورش بپراگند زسردست همان از درش مرد خسروپرست

(همان، ص ۲۴۱)

امثال و حکم امام علی (ع) در راحة الصدور ۳۴۷

مأخذ: غررالحکم ۱۰۲/۳؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۱۲۰.
۸۹. آفة الجنید مخالفة القادة و آفة الرعية مفارقة الطاعة.

آفت لشکر از خلاف شه است وآفت زبردست از گنه است

(همان، ص ۲۴۱ و ۲۹۴)

مأخذ: غررالحکم ۱۰۳/۳ و ۱۰۴، باللفظ «مخالفة» به جای «مفارقة». همچنین با لفظ «قلّة» به جای «مفارقة»: ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۱۲۲.
۹۰. جودة الرجلی یحبّیه ألی أصداده و یخله یبقّضه ألی أولاده.

هرکه را هست بخشش اندر دست دشمنش همچو دوست پیش نشست
بخیل فرزند را کند دشمن خوار باشد بخیل و دون پیوست

(همان، ص ۲۴۳)

مأخذ: غررالحکم ۳۵۸/۳.

۹۱. المواساة أفضل الأعمال والمدارة أجمل الخصال.

بهترین کارها مواسات است خوب تر خصلتی مدارات است

(همان، ص ۲۴۴)

مأخذ: غررالحکم ۳۴۶/۱ و ۳۴۷، با ترکیب «أحمد الخلال» به جای «أجمل الخصال».

۹۲. أحسنّ الآداب ما كفك عن المحارم، انی و مطاعات فرشی

ادب از مال و همنشینان به خوی خوش از همه قرینان به
هرکه گفتار خویش نرم کند دل بر او سنگ خاره گرم کند

(همان)

مأخذ: غررالحکم ۴۶۲/۲؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۳۳؛

کتاب الامثال، ص ۳۴.

۹۳. عادة الكرام الجود و عادة اللئام الجحود.

هرکس از جود و شرم نیست خیر سرگش از زندگانی اولی تسر

(همان، ص ۲۴۵)

مأخذ: غررالحکم ۳۳۱/۴؛ کتاب الامثال، ص ۳۵.

۹۴. من كرم خلقه و جب حقه و من ساء خلقه ضاق رزقه.

هرکه خوش خوست بر تو حق دارد بدخوی تسنگ روزی آرد
(همان، ص ۲۵۹)

مأخذ: غرالحکم ۲۱۱/۵، با جمله «أتسع رزقه» به جای «وجب حقّه».
۹۵. مَنْ صدقَ فی مقالِهِ زادَ فی جمالِهِ.

راست گفتن جمال بفزاید سیرت مرد راستی باید

(همان)

مأخذ: غرالحکم ۲۷۸/۵، با جزئی اختلاف، بدین گونه: «مَنْ صدقَ مقالَهُ زادَ جلالَهُ».

۹۶. مَنْ ظلمَ عتقَ أولادَهُ وَمَنْ بغىَ نصرَ أصدادَهُ.

چو خونریز گردد سرسرفراز به تخت کئی برنماند دراز
اگر گنج داری اگر درد و رنج بماند همی در سرای سپنج
جهان را مدان جز دلاور نهنگ بخاید به دندان چو گیرد به چنگ
چنین است آیین چرخ روان توانا به هرکار و ما ناتوان

(همان، ص ۲۶۱)

مأخذ: غرالحکم ۱۶۸/۵، با افزوده شدن لفظ «یتیماً» قبل از «عتق» و با جمله
«ظلمَ رعیتَهُ» به جای «بغی».

نیز مقایسه شود با کتاب الامثال، ص ۳۸.

۹۷. مَنْ جهلَ قدرَهُ عدا طوره.

پایه خود هرآنکه نشناسد پای بیش از گلیم خود بکشد
هرکه او قدر خویشتن بندید پای بیش از گلیم خود بکشید

(همان، ص ۲۶۶ - ۲۶۵ و ۲۸۷)

مأخذ: غرالحکم ۱۹۹/۵.

۹۸. أفضلُ الناسِ من عصی هواة و أفضلُ منه من أبغضَ دنیاة.

نفس دون را خلاف پیراید تیغ کژ را نیام کژ باید
روی در روی نعمتی ناری تا از آن بهتری بنگذاری

(همان، ص ۲۶۸)

مأخذ: غرالحکم ۴۴۵/۲؛ کتاب الامثال، ص ۱۲، با لفظ «رفض» به جای «أبغض».

۹۹. مَنْ اکتفى بالیسیر استغنى عن الكثير.

امثال و حکم امام علی (ع) در راحة الصدور ۳۴۹

گراز دنیا وجوهی نیست در دست فراغت یا قناعت بادگان هست
(همان، ص ۲۶۹)

مأخذ: غررالحکم ۳۸۰/۵.

۱۰۰. مین تمام الکرم أتمام النعم.

خوی تو گر افاضت نعم است ای پسر از تمامت کرم است
(همان)

مأخذ: غررالحکم ۱۳/۶، بدون لفظ «تمام».

۱۰۱. إذا شرف الخلق حسن النطق.

سخن خوب از نتایج خوست هرکه را خوی خوش سخن نیکوست
(همان، ص ۲۷۴)

مأخذ: غررالحکم ۱۳۴/۳، با تغییر جزئی، بدین گونه «أذا حسن الخلق لطف
النطق».

۱۰۲. شكرُ الاله بطولِ الشناء وشكرُ الولاة بصدقِ الولاة.

شکر حق از ثنا بود پیوست شکر سلطان زدوستی وی است
(همان، ص ۲۷۵)

مأخذ: غررالحکم ۱۵۸/۴، با الفاظ «الهک» و «من فوقک» به جای «الاله» و
«الولاة».

۱۰۳. أعظم الملوي من ملك نفسه و بسط عدله.

(همان، ص ۲۷۷)

مأخذ: غررالحکم ۴۳۹/۲، با لفظ «أجل» به جای «أعظم» و واژه «العدل» به عوض
«عدله».

۱۰۴. إحفظ رأسك عن عشرة لسائك.

نگه دار سر را ز زخم زبان که باشد زبانت سرت را زیان
(همان، ص ۲۷۸)

مأخذ: غررالحکم ۲۰۰/۲، با لفظ «من» به جای «عن».

اسدی را در همین معنا است:

زبان را بیای از بداندیش و دوست که نزدیک‌تر دشمنِ سرت اوست
(امثال وحکم ۲/۸۹۳)

۱۰۵. أَحْسَنُ الْعَفْوِ مَا كَانَ عَنْ قَدْرَةٍ وَأَحْسَنُ الْوَجُودِ مَا كَانَ مِنْ عَسْرَةٍ.

(همان، ص ۲۷۹)

مأخذ: غررالحکم ۲/۴۳۵، با لفظ «أفضل» و «عن» به جای «أحسن» و «عن»
در کلمه دوم.

بسیاری از شاعران و نویسندگان، به مضمون نخستین کلمه نظر داشته‌اند؛
چنان‌که ابن یمین گوید:

ترا ایزد چو بر دشمن ظفر داد به کام دوستانش سر جدا کن
وگر خواهی مرام نیک مردان طمع از جان ببر، او را رها کن

(دیوان ابن یمین، ص ۶۲۰)

واعظ کاشفی نیز در این باره گفته است:

هر عفو که از کمال استیلا و قدرت ارزانی دارند، همه هنر است. کار آن است که با
وجود قدرت بر خصم، از سر جریمه او درگذرند.

(انوار سهیلی، ص ۴۵۰)

۱۰۶. مَنْ قَرَّبَ بَرًّا بَعْدَ ذِكْرِهِ.

هر که او بخشش و عطا بگزید م‌اشانی و مطالبات نام نیکوی او به چرخ رسید

(راوندی، ۱۳۳۳: ۲۸۲)

مأخذ: غررالحکم ۵/۳۳۶، با لفظ «صیته» به جای «ذکره».

۱۰۷. مَنْ أَدَامَ الشُّكْرَ اسْتَدَامَ الْبِرَّ.

هر که او شکر کرد، نیکی یافت.

(همان، ص ۲۸۳)

مأخذ: غررالحکم ۵/۲۷۶؛ کتاب الامثال، ص ۳۱.

۱۰۸. مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ أَبْطَأَ فِي الصَّوَابِ.

سخن هر چه برگفتنش روی نیست درختی بود کش بر او بوی نیست

(همان، ص ۲۸۴)

مأخذ: غررالحکم ۵/۳۳۷، با لفظ «لم یدرک» به جای «أبطأ».

۱۰۹. مَنْ ضَعَفَ رَأْيَهُ قَوِيَ جَدَّهُ.

خصم بدرای پرورش یابد
بخت از او نیز روی برتابد

(همان، ص ۲۸۷)

مأخذ: غررالحکم ۲۱۳/۵، با لفظ «رأیه» به جای «جدّه».

۱۱۰. أَذَاقْتُ الْعُقُولَ كَثْرَتِ الْفُضُولِ.

دل و مغز مردم دو میر تن اند
چو مغز و دل مردم آلوده شد
بدان تن در آلوده گردد روان
چو روشن نباشدش بپراگند
دگر آلت تن ورا جوشن اند
به نومیدی آن رای پالوده شد
سپه چون بود شناد بی پهلوان
تن بی روان را به خاک افگند

(همان، ص ۲۹۵)

مأخذ: غررالحکم ۱۳۲/۳؛ کتاب الامثال، ص ۵، با لفظ «کثر».

۱۱۱. قَوْمٌ لَسَانُكَ تَسْلَمٌ وَقَدَّمَ أَحْسَانُكَ تَغْنَمٌ.

(همان، ص ۳۸۰)

مأخذ: غررالحکم ۵۰۳/۴.

۱۱۲. الدنیا جیفَةٌ.

این دنیا مردار است و سگ بوی به مردار نیکو برد.

(همان، ص ۳۹۴)

مأخذ: غررالحکم ۸۰/۳، با افزوده شدن لفظ «إثمًا» در آغاز حدیث.

۱۱۳. الدنیا ظلُّ الغمامِ وحلمُ المنامِ والعسلُ المشوبُ بالسَّمِّ والفرحُ الموصولُ بالغمِّ.

(همان، ص ۴۰۱ - ۴۰۰)

مأخذ: غررالحکم ۶۴۴/۲، با لفظ «المنام» و «الفرح» به جای «النِّيام» و «الفرج»؛ و

نیز با جابه جایی دو جمله اخیر و افزوده شدن «إِنَّ» در آغاز حدیث. علاوه بر غرر،
ثعالبی هم «فرح» را برگزیده و ضبط کرده است (← کتاب الامثال، ص ۱۸).

۱۱۴. حَسَنُ اللَّقَاءِ يَزِيدُ فِي الْإِخَاءِ.

ندیم نیکوروی خوشخوی باید تا از دیدنش ملال نیفزاید.

(همان، ص ۴۰۶)

مأخذ: غررالحکم ۳۸۶/۳، با افزوده شدن لفظ «تَأْكُد» قبل از «الایخاء».

۱۱۵. نعم المحدث الدفتر.

از جدّ و هزل کتب حظ او فر باید جست.

(همان، ص ۴۰۷)

مأخذ: غررالحکم ۱۶۷/۶؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۴۴۷، با لفظ «الکتاب» به جای «الدفتر».

ملاحسین کاشفی در بیان مضمون این واژه آورده است:

بهترین جلسی و خوش‌ترین انیسی، کتب اکابر و رسایل بزرگان است. نه ضمیر خواننده را از او ملالی است و نه خاطر شنونده را کلالی که بی مرسوم و وظیفه مصاحبت می‌کند و بی‌ناز و کرشمه مجالست می‌نماید.

همنشینی به از کتاب مخواه	که مصاحب بودگه و بیگاه
بهبخت‌افزای جان و راحت دل	هرچه دلخواه تست از او حاصل
این چنین همدم لطیف که دید؟	کسه نرنجید و هم نرنجانید

(اخلاق محسنی، ص ۱۶۷)

۱۱۶. لكل مكان مقال.

هرمکانی را زبانی است و سخنانی.

(همان، ص ۴۴۵)

مأخذ: غررالحکم ۱۶/۵؛ ناسخ التواریخ، جزء ششم از جلد سوم، ص ۳۲۲، بالفظ «مقام» به جای «مکان».

شیخ اجل، سعدی شیرازی را در این باره سروده‌ای نیکوست؛ آنجا که گفت:

نظر کردم به چشم رای و تدبیر	ندیدم به ز خاموشی خصالی
نگویم لب ببند و دیده بردوز	ولیکن هر مقامی رامقالی

(مواعظ، ص ۱۹۲)

کتابنامه

آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی. ۱۳۶۶ ش. غررالحکم و دررالکلم. شرح جمال‌الدین محمد خوانساری. با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث». ۳ ج. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ابن شعبه الحرّانی، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین. ۱۳۶۳ ش. / ۱۴۰۴ ق. تحف العقول

عن آل الرسول. صححه و علّق عليه على اكبر الغفارى. ج ۲. قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
ابن يمين فيرومى. ۱۳۴۴ ش. ديوان اشعار ابن يمين فيرومى. به تصحيح و اهتمام حسين على
باستانى راد. تهران: انتشارات كتابخانه سنابى.

الثعالبى، ابو منصور. ۱۴۰۳ ق. / ۱۹۸۳ م. الاعجاز والايجاز. ج ۲. بيروت: دارالرائد العربى.
_____ ۱۹۸۳ م. التمثيل والمحاضرة. تحقيق عبدالفتاح محمد الحو. ج ۲. الرياض.
_____ ۱۳۲۷ ق. كتاب الامثال (المسمى بالفرايد و القلايد). مصر: دارالكتب العربية

الكبرى.

دهخدا، على اكبر. ۱۳۷۰ ش. امثال و حكم. ج ۷. تهران: اميركبير.
راوندى، محمد بن على بن سليمان. ۱۳۳۳ ش. (تاريخ مقدمه). راحة الصدور و آية السرور در تاريخ
آل سلجوق. به سعى و تصحيح محمد اقبال. با مقدمه بديع الزمان فروزانفر. تهران: علمى.
سپهر، ميرزا محمد تقى لسان الملك. ۱۳۹۶ ق. ناسخ التواريخ | حضرت على بن ابى طالب (ع). به
تصحيح و حواشى محمد باقر بهبودى. تهران: كتابفروشى اسلاميه.
سعدى. ۱۳۵۴ ش. كليات سعدى. تصحيح محمد على فروغى. با مقدمه على زرين قلم. تهران:
كتابفروشى فروغى.

عنصر المعالى، كيكاووس بن اسكندر بن قابوس بن وشمگيرين زيار. ۱۳۷۱ ش. قابوس نامه. به
اهتمام و تصحيح غلامحسين يوسفى. ج ۶. تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى.
كاشفى، حسين. ۱۳۵۸ ش (تاريخ مقدمه). اخلاق محسنى. با مقدمه مرتضى مدرسى چهاردهى.
تهران: كتابخانه علميه حامدى.

_____ ۱۳۶۲ ش. انوار سهيلى (يا) كليله و دمنه كاشفى. ج ۳. تهران: اميركبير.
مائة كلمة، انتخاب جاحظ، شرح ابن ميثم البحرانى، عنى بطبعه و نشره و تصحيحه و التعليق عليه
ميرجلال الدين الحسينى الارموى المحدث. ۱۳۹۰ ق. / ۱۳۴۹ ش. تهران: سازمان چاپ
دانشگاه.

مائة كلمة، انتخاب جاحظ، شرح عبد الوهاب، عنى بطبعه و نشره و تصحيحه و التعليق عليه
ميرجلال الدين الحسينى الارموى المحدث. ۱۳۹۰ ق. / ۱۳۴۹ ش. تهران: سازمان چاپ
دانشگاه تهران.

المجلسى، محمد باقر. ۱۴۰۳ ق. / ۱۹۸۳ م. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. ج ۳.
بيروت: دار احياء التراث العربى.

مطلوب كل طالب من كلام امير المؤمنين على بن ابى طالب، انتخاب جاحظ، شرح رشيد و طواط، به
سعى و اهتمام و تصحيح ميرجلال الدين حسينى ارموى محدث. ۱۳۸۲ ق. / ۱۳۴۲ ش.
تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.

ناصر خسرو قباديانى. ۱۳۴۸ ش. ديوان اشعار حكيم ابومعين حميد الدين ناصر بن خسرو قباديانى، به
انضمام روشنايى نامه و سعادتنامه. تصحيح سيد نصرالله تقوى. با مقدمه تقى زاده. به كوشش

۳۵۴ فرهنگ، ویژه ادبیات فارسی

مهدی سهیلی. تهران: چاپ افست گلشن.

نظام العلماء، محمدرفیع بن علی اصغرالحسینی الطباطبائی التبریزی. ۱۳۱۱ ق. تحفة الامثال. اسلامبول: مطبعة اختر.

نظامی. ۱۳۴۳ ش. مخزن الاسرار. ج ۳. تهران: علمی.

نهج البلاغة، جمعه الشريف الرضی، ضبط نصّه و ابتکر فهارسه العلمیة الدكتور صبحی الصالح.

۱۳۸۷ ق. / ۱۹۶۷ م. بیروت.

یعقوب، امیل بدیع. ۱۴۱۵ ق. / ۱۹۹۵ م. موسوعة أمثال العرب. بیروت: دارالجيل.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی